

کشته‌شدن گلبن امروز

گلبن امروز – دادستان اردبیل اعلام کرده است پرونده قتل آتنا، دختر پارس‌آبادی، به صورت ویژه بررسی می‌شود و جزئیات این قتل و دیگر قتل‌هایی که منتهم انجام داده، به مردم اطلاع‌رسانی می‌شود.

به گزارش ایسنا، "گفته‌های دادستان در حالی است که روز شنبه رئیس قوه قضائیه در دستوری ویژه به دادگستری اردبیل، مسئولان قضائی اردبیل را موظف کرد که پرونده قتل آتنا را در اسرع وقت و به صورت ویژه رسیدگی کنند. این در حالی است که خانواده اسماعیل، متهم به قتل، نیز اعلام کردند در کنار خانواده اسماعیل هستند. هرچند شرایط برای این خانواده بسیار سخت است و اخبار رسیده حاکی از آن است که اعضای خانواده اسماعیل وضعیت روانی مناسبی ندارند و دختر و پسر بزرگ اسماعیل شوکه شده و واکنش‌های روانی شدیدی دارند اما برادر اسماعیل به خبرنگار ما گفته بود: مردم باید حساب آنها را از اسماعیل جدا کنند و اشتباه اسماعیل را به پای آنها نویسند.

اهالی محله قدیمی خانه پدری اسماعیل می‌گویند اعضای خانواده او مردمانی آرام و محترم بودند و بعد از آشکارشدن این قتل‌ها مجبور شدند خانه‌شان را رها کنند و بروند. یکی از همسایه‌ها می‌گوید اولین روزی که مشخص شد اسماعیل قاتل است، خانواده‌اش از ترس اینکه به خانه‌شان حمله شود، درها را بسته و هیچ‌کدامشان بیرون نیامدند و حتی چراغ خانه را هم خاموش کردند. در نهایت یکی از همسایه‌ها برایشان نان و مواد غذایی خرید و به آنها داد. فردای آن روز هم مخفیانه شهر را ترک کردند.

وضعیت شهر پارس‌آباد کمی آرام شده و مردم با توجه به دستورات ویژه‌ای که داده شده، احساس امنیت بیشتری می‌کنند اما همچنان به خاطر آتنا ماتم‌زده هستند. پدر و مادر آتنا می‌گویند اهالی شهر آنها را در این مصیبت تنها نگذاشته‌اند و هر روز علاوه بر اقوام و نزدیکان‌شان اهالی شهر هم به دیدن آنها می‌آیند.

مادر آتنا به حدی در این چند روز مویه و گریه کرده است که حنجره‌اش قدرت بیرون‌دادن صدایش را ندارد و با صدایی گرفته و آرام هنگامی که می‌خواهد دختر کوچکش را صدا بزند، ناخودآگاه نام دختر بزرگش آتنا بر زبانش جاری می‌شود. دیگر نای گریه‌کردن هم ندارد. به نقطه‌ای خیره می‌شود، مویه می‌کند و صورتش غرق اشک می‌شود. ضجه می‌زند و به زبان ترکی دخترش آتنا را صدا می‌زند: «آتنا برگرد مگر نگفته بودی برایت تولد بگیرم؛ دختر قشنگم برگرد». ناگهان با دست به سر و صورتش می‌کوبد، زنان سیاه‌پوش دورش جمع می‌شوند تا کمی او را آرام کنند. شهلا، یکی از زنان فامیل، می‌گوید: «پنجم تیر تولدش بود. دو سال ننوانستند برایش تولد بگیرند؛ چون هر سال یکی از اقوام‌شان فوت کرده بود. امسال آتنا به مادرش گفته بود دیگر عزادار کسی نیستیم و از او خواسته بود برایش جشن تولد بگیرند». صدایش به لرزه می‌افتد و صورتش پر از اشک می‌شود. آسنا، خواهر چهارساله آتنا، چند قدم آن طرف‌تر در حال بازی کردن است. وقتی بچه‌ها صدای خنده‌شان بلند می‌شود، رو به آنها می‌کند و می‌گوید: «نخندید، مگر نمی‌دانید آتنا مرده است». این را می‌گوید و آرام به بازی خود ادامه می‌دهد.

مادر یکی از دوستان آتنا می‌گوید: «روزی که آتنا گم شد، همسرم همراه با پدر آتنا تا ساعت پنج صبح دنبالش گشتند. زمانی که او را پیدا نکردند، به اداره پلیس رفتند و موضوع را به آنها گفتند. پرنایز، مادر آتنا، تا لحظه آخر امیدوار بود آتنا برگردد، برای پیداشدنش التگوهای دختر کوچکش را نذر کرده بود». دخترش را نشان می‌دهد: «همبازی آتنا بود. با هم بزرگ شدند، از آن روز که آتنا گم شده، یکسره از خاطراتی که با هم داشتند، حرف می‌زند. امروز به من می‌گفت مامان راست می‌گویند آتنا چند روز دیگر برمی‌گردد؟».

کمی مکت می‌کند و اشک‌هایش را پاک می‌کند. تعدادی از زنان در مجلس ختم درباره مادر اسماعیل حرف می‌زنند: «اسماعیل با این کار خانواده خودش را هم قربانی کرد.

مادرش خیلی خانم خوبی است». «آن روز که همه برای پیداشدن آتنا در مسجد دعا می‌کردند، مادر اسماعیل قرآن روی سرش گذاشته بود و دعا می‌کرد هرکسی آتنا را دزدیده، زودتر رازش فاش شود؛ حتی اگر آن شخص از نزدیکان خودش باشد».

خاله بزرگ آتنا سعی می‌کند با دادن چند قرص آرام‌بخش به خواهرش کمی او را آرام کند. بعد از آن به گوشه‌ای می‌رود و گریه می‌کند: «آتنا را خیلی دوست

قاتل قصد از دواج مجدد داشت



او همیشه درباره آینده‌اش با من حرف می‌زد و می‌گفت خاله می‌خواهم درس بخوانم و خانم دکتر بشوم. من از آمپول می‌ترسم، برای همین به مریم‌هایم قرص می‌دهم، نه آمپول».

مریی مهدکودک آتنا کمی آن‌طرف‌تر اشک می‌ریزد و بی‌قراری می‌کند: «آتنا خیلی دختر باهوش و مؤدبی بود. آتنا خیلی بچه معصومی بود. بعد از اتمام دوره پیش‌دبستانی در کلاس زبان ثبت‌نام کرد و می‌خواست تابستان زبان بخواند. چند روز بعد از آن عکس آتنا را درحالی‌که زیر آن نوشته شده بود «گمشده» و خانواده‌اش دنبالش می‌گشتند، در فضای مجازی دیدم، با دیدن عکس آتنا شوکه شدم. باورم نمی‌شد. با مادرش تماس گرفتم و متوجه شدم خبر درست است. بعد از آن روز خانواده بچه‌ها با من تماس می‌گرفتند. سراغ آتنا را از من می‌گرفتند. اول فکر کردیم به خاطر طلاهایش او را دزدیده‌اند و امیدوار بودیم پیدا بشود؛ اما تقریبا بعد از ۲۰ روز گفتند به قتل رسیده. اصلا باورم نشد، شوک بزرگی بود. بعد از شنیدن این خبر حالم خیلی بد شد. هرگز فکر نمی‌کردم چنین آدمی در شهر ما و میان ما زندگی می‌کند. چطور آدم می‌تواند این بلا را سر دختربچه‌ای معصوم بیاورد. هر بلایی هم سر قاتل بیاورند، کم است. حالا فقط از خدا می‌خواهم به خانواده‌اش صبر بدهد». از کیف مشکی که کنارش است، تلفن همراهش را بیرون می‌آورد و فیلم روز آخر دوره پیش‌دبستانی آتنا را نشان می‌دهد. «از آن روز فقط فیلم‌ها و نقاشی‌های آتنا را نگاه می‌کنم و گریه می‌کنم».

مغازه دوست پدر آتنا
لباس مشکی به تن دارد در گوشه‌ای از مغازه نشسته و به گوشه‌ای خیره شده است. حتی صدای پای دختربچه کوچکی که با مادرش برای خریدن لباس وارد مغازه شده‌اند هم او را از فکر و خیال بیرون نمی‌کشد. دختربچه بدون اینکه بداند در چند قدمی این مغازه، آتنا مورد آزار و اذیت قرار گرفته است، لباس صورتی‌رنگی را به مادرش نشان می‌دهد. زمانی که قیمت لباس را از حسن، صاحب مغازه، می‌پرسند از جایش بلند می‌شود. حسن از دوستان قدیمی بهنام پدر آتنا است، او می‌گوید: «مرگ آتنا شوک بزرگی برای ما بود. از روزی که آتنا گم شد، هر روز با بهنام دنبالش می‌گشتیم تا اینکه اسماعیل دستگیر شد. مغازه اسماعیل چند متر با مغازه من فاصله دارد. تقریبا هر روز او را می‌دیدم. همه مغازه‌داران این راسته از او شاکی بودند، مرد خوبی نبود. همیشه از میوه‌فروشی که در همسایگی‌اش بود، دزدی می‌کرد. بعد از گم‌شدن آتنا چند بار با من حرف زد و گفت آتنا مثل دختر خودم است اگر کمکی از من برمی‌آید، بگوید. آن روزها هرگز نمی‌دانستم با قاتل آتنا حرف می‌زنم.

بعد از چند روز یک نفر خودش را حلق‌آویز کرد. اسمش پیام بود. همه فکر کردند کار همان مرد است. مدتی پیش از همسرش جدا شده و معتاد بود. فکر می‌کنم خودش از این زندگی‌اش خسته شده بود.

بعد از دستگیرشدن اسماعیل، دوستانم به من می‌گفتند اسماعیل را همیشه در جمع مردمی که برای پیداکردن آتنا کمک می‌کردند، دیده‌اند و همش آن اطراف پرسه می‌زد و از مردم اطلاعات می‌گرفت.

روزی هم که پیام مرد، معتادی که در پارس‌آباد خودکشی کرد، جزء اولین نفرهایی بود که خودش را به آنجا رساند.

حتی یکی از دوستانم به من گفت اسماعیل آنجا سعی می‌کرد بگوید پیام بلایی سر آتنا آورده است برای همین خودکشی کرده. بعد از اینکه پیام خودکشی کرد، همه فکر می‌کردند او از سرنوشت آتنا خبر داشته است و به همین خاطر خودش را کشته. زمان گم‌شدن آتنا شایعات زیادی در شهر پیچید، عده‌ای می‌گفتند یک

{اجتماعی}

جزییات زندگی متهم به قتل آتنا

قاتل قصد از دواج مجدد داشت

برایشان دعا بخواند و بهبود پیدا کنند. همه برادرانش را می‌شناسم.

یکی از برادرانش دوست صمیمی من است؛ اما از آن روز به بعد کسی از آنها خبر ندارد. هر کسی چیزی می‌گوید. یک عده می‌گویند به تبریز رفته‌اند و یک عده می‌گویند رفته‌اند به اردبیل. اسماعیل چند سابقه کیفری داشت؛ اما زمانی که پلیس او را به خاطر قتل یک زن بازداشت کرده بود، آزادش کردند و دادگاهی نشد. شاید اسماعیل به تعداد بیشتری از زنان و بچه‌ها تجاوز کرده باشد؛ اما قربانیان به خاطر آبروی‌شان شکایت نکرده باشند. زمانی که اسماعیل دستگیر شد، ما فکر می‌کردیم چون مغازه‌اش نزدیک محل کار پدر آتنا بود، به او مشکوک شدند».

خانه و پارکینگ خانه اسماعیل، متهم به قتل دختر هفت‌ساله پارس‌آبادی، پلمب شده است. خانه در شهرک فجر پارس‌آباد است. چند مرد در گوشه‌ای از خیابان ایستاده‌اند. مرد جوانی به آنها سلام می‌کند و وارد جمع‌شان می‌شود. یکی از آنها که خانواده اسماعیل را خوب می‌شناسد، می‌گوید: «۱۵ سال است که همسایه اسماعیل هستم. ۱۰ سال پیش زمانی که من دبیرستانی بودم، با یک خانم رابطه نامشروع داشته. آن زمان یک سال به زندان رفت. آن زمان هم زن و بچه داشت. شنیدم پدرش گفته بود اگر اسماعیل آزاد بود، ما خودمان اعدامش می‌کردیم. اسماعیل هر روز ساعت ۹ صبح از خانه بیرون می‌رفت و شب دیروقت به خانه برمی‌گشت».

اسماعیل قصد ازدواج مجدد داشت

شش ماه پیش خانمی جوانی که تقریبا ۳۰ساله بود، به این محل آمد و درباره اسماعیل تحقیق می‌کرد. آن روز من در حال رفتن به محل کارم بودم که آن زن جوان را دیدم. درباره اسماعیل از من پرسید و گفت مدتی پیش اسماعیل به خواستگاری یکی از زنان فامیل‌شان که در روستایی اطراف پارس‌آباد زندگی می‌کند، رفته است. زمانی که به او گفتم اسماعیل زن و بچه دارد، جا خورد و گفت که اسماعیل به آنها گفته سال‌ها پیش همسرش را طلاق داده است و تنها زندگی می‌کند. در کل آدم خوبی نبود. جدیدا یک فیلم در فضای مجازی پخش شده است که نشان می‌دهد اسماعیل در حال دزدی از مغازه همسایه‌اش است. متأسفانه زمانی که مأموران اسماعیل را بازداشت کردند، از ما که همسایه او هستیم، تحقیق نکردند. من شنیدم به مأموران گفته بود که پارکینگ مال خودش نیست و مأموران آنجا را نگهسته بودند. شاید اگر از ما تحقیق می‌شد، می‌توانستیم به آنها کم کنیم تا راز گم‌شدن آتنا زودتر فاش شود».

سری تکان می‌دهد و ادامه می‌دهد: «شب قبل از پیداشدن جسد آتنا، برادر اسماعیل را دیدم، چهره‌اش خیلی وحشت‌زده بود. فکر کنم همان شب جسد آتنا را پیدا کرده بود، برای همین خیلی آشفته به نظر می‌رسید. فقط یک سلام‌وعلیک کردیم و سریع از کنارم رد شد. فردای آن روز ساعت هفت صبح دیدم برادر اسماعیل که مستأجرش بود، همراه زن و بچه‌اش و خانواده اسماعیل از خانه خارج شدند و خانه را ترک کردند. ساعت پنج عصر هم مأموران وارد خانه شدند و جسد آتنا را کشف کردند. آن روز همه مردم شهر به اینجا آمده بودند و فریاد می‌زدند اعدام، اعدام. من شنیدم از زمانی که مشخص شده اسماعیل قاتل آتناست، خانه‌های این محل افت قیمت پیدا کرده‌اند».

مزار آتنا زیر لایه قطوری از گل‌های قرمز، زرد و سفید پنهان شده است. زن میان‌سالی همراه با دختر، داماد و نواش به مزار آتنا نزدیک می‌شوند. روی زمین زانو می‌زنند، اشک از چشم‌هایش جاری می‌شود و زیرلب دعا می‌خواند: «ساکن پارس‌آباد هستم، خانواده آتنا را نمی‌شناسم، اما از آن روزی که شنیدم چه اتفاقی برای آتنا افتاده است، آرام و قرار ندارم، برای همین به اینجا آمده‌ام تا برایش دعا کنم». درحالی‌که اشک گوشه چشمش را پاک می‌کند، ادامه می‌دهد: «وقتی این خبر را شنیدم، بسیار ناراحت شدم و قندم بالا رفت. نتوانستم در خانه بمانم، چادرم را سرم کردم و به خانه آتنا رفتم تا در کنار خانواده‌اش باشم.

زمانی که آتنا گم شده بود و همه دنبال او می‌گشتند، من به امامزاده «سیدعلیش» آمدم و نذر کردم که آتنا پیدا شود. هرگز فکر نمی‌کردم یکی از مردم پارس‌آباد بلایی سر آتنا آورده باشد. اسماعیل آبروی شهرمان را برد.

سزای او فقط مرگ است. من به‌عنوان یکی از شهروندان این شهر حاضر هستم برای اعدامش کمک کنم، حتی اگر تفاضل دیه بخواهند، من کمک می‌کنم تا قاتل آتنا اعدام شود. اعدام برای این آدم کم است."

سال هفدهم/ شماره ۴۶۹۸

حوادث

پدرکُشیِ اتفاقی

گلبن امروز – معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران بزرگ از دستگیری پسری که کاملا اتفاقی پدرش را کشته بود، خبر داد.

به گزارش ایسنا، ساعت ۱۷:۳۰ یکشنبه یک فقره فوت مشکوک به کلانتری ۱۲۴ یوسف آباد اعلام شد که با حضور مأموران در محل و انجام تحقیقات اولیه مشخص شد فردی حدودا ۵۰ ساله بر اثر اصابت گلوله ساچمه‌ای شلیک شده از یک تفنگ بادی و اصابت آن به قسمت حساس سر فوت کرده است.

با تشکیل پرونده مقدماتی با موضوع فوت مشکوک و به دستور بازپرس شعبه دوم دادسرای امور جنایی تهران، پرونده برای رسیدگی در اختیار اداره دهم پلیس آگاهی تهران بزرگ قرار گرفت و کارآگاهان باحضور در محل تحقیق از پسر متوفی که در زمان وقوع حادثه به همراه پدرش تنها در خانه حضور داشت، پرداختند.

پسر متوفی در اظهاراتش به کارآگاهان گفت: قصد رفتن به مسافرت را داشتمیم و پدرم از من خواست تا اسلحه بادی را برایش بیاورم تا آن‌را امتحان کنیم. من یک ساچمه داخل تفنگ بادی گذاشتم و آن را به پدرم دادم اما اسلحه شلیک نکرد.

پدرم از من درخواست پیچ گوشتی کرد تا گیر اسلحه را برطرف کند که ناگهان تفنگ شلیک شد

و گلوله به سر پدرم برخورد کرد.

بلافاصله پدرم را تنفس مصنوعی و ماساژ قلبی دادم و هم‌زمان موضوع را تلفنی با عمویم در میان گذاشتم و زمانیکه اورژانس به محل رسید، آنها گفتند که پدرم فوت کرده است .

بررسی صحت اظهارات پسر متوفی در دستورکار کارآگاهان قرار گرفت و کارآگاهان با توجه به نظریه تیم بررسی صحنه اطمینان پیدا کردند که شلیک گلوله نمی‌توانسته توسط شخص متوفی انجام شده باشد، لذا بار دیگر تحقیقات از پسر متوفی در خصوص نحوه شلیک گلوله و مرگ پدرش در دستورکار کارآگاهان قرار گرفت.

سرانجام در ساعت ۸:۳۰ صبح دیروز پسر متوفی در اظهاراتی جدید گفت: من و پدرم در اتاق مشغول صحبت کردن بودیم که پدرم از من خواست تا قبل از رفتن به مسافرت تفنگ بادی را برایش بیاورم. پدرم در حال کار کردن با گوشی تلفن همراهش بود که من یک ساچمه در داخل تفنگ گذاشتم و زمانیکه به قصد بستن، لوله تفنگ را به سمت بالا کشیدم ناگهان تیر شلیک شد و به سر پدرم برخورد کرد، به سرعت بالای سر پدرم رفتم و دیدم که به سختی نفس می‌کشد، به عمویم زنگ زدم و از او خواستم خودش را سریع به خانه ما برساند، بعد از چند دقیقه نیز اورژانس به محل رسید اما متأسفانه پدرم فوت کرده بود .

.....

تجاوز به یک دختر خردسال در دروازه‌غار

گلبن امروز – رئیس اورژانس اجتماعی کشور از تجاوز به یک دختر خردسال در دروازه‌غار خبر داد.

حسین اسدیبگی (رییس اورژانس اجتماعی کشور) در گفت‌وگو با ایلنا بیان داشت: گزارش یک مورد تجاوز به یک کودک خردسال که در دروازه‌غار اتفاق افتاده به ما رسیده است که در حال بررسی موضوع هستیم.

او افزود: طبق گزارشی که توسط یک سازمان مردم نهاد به اورژانس اجتماعی گزارش شده، این کودک توسط پدربزرگ خود مورد آزار و اذیت قرار گرفته است.

او در رابطه با انتشار خبر تجاوز به دختر هفت ساله ساکن کرج که توسط ناپدری خود هفتاد بار مورد آزار و اذیت قرار گرفت و در حال حاضر نیز در بیمارستان بستری است، بیان داشت: با بررسی و دستور قاضی این کودک به بهزیستی سپرده خواهد شد.

طبق گفته رییس اورژانس اجتماعی کشور کودک آزاری ازجمله فوریت‌های اجتماعی است که آمار ۲۶هزار و ۵۰۰ مورد را در سال ۹۵ به نام خود ثبت کرد.

از این تعداد ۲۷۰۰ نفر به مراکز ثابت مداخله در بحران مراجعه کردند، بیش از ۱۰ هزار مورد خدمات سیار بوده است و ۱۳ هزار و ۷۰۰ مورد تماس تلفنی نیز با یا خط ۱۲۳ (اورژانس اجتماعی) صورت گرفته است.